

**نقد**  
**اقتصاد سیاسی**

# مارکسیسم و محیط زیست

پِر آکه وستر لوند



Photo: Phil Doull

**ترجمه‌ی حسین محمدی**

**نقد اقتصاد سیاسی**

**دی‌ماه ۱۳۹۷**

مارکسیسم غالباً به اشتباه متهم به بدیهی دانستن استفاده از محیطزیست در دستیابی به رشد اقتصادی موردنیاز برای رفع فقر و نیاز متهم می‌شود. با این حال، هیچ چیز نمی‌تواند بهتر از حقیقت باشد. بر اساس آثار مارکس و انگلس و تجربه‌ی سال‌های نخست انقلاب روسیه، پرآکه وسترلوند<sup>۱</sup> (حزب سوسیالیست سوئد<sup>۲</sup>- کمیته بین‌الملل کارگران سوئد<sup>۳</sup>)، خوانش درستی از واقعیت را ارائه داد که نسخه‌ی اصلی آن در سوسیالیسم امروز، مجله‌ی سیاسی حزب سوسیالیست (حزب خواهرخوانده‌ی<sup>۴</sup> «بدیل سوسیالیستی» در انگلستان و ولز)، شماره ۱۹۴ (دسامبر ۲۰۱۵/ ژانویه ۲۰۱۶) منتشر شد.

دو اتهام متداول علیه مارکسیسم از طرف راست‌گراها، برخی از فعالان محیطزیست و نیز بخشی از چپ درباره‌ی محیطزیست وجود دارد. نخست این که کارل مارکس دیدگاه بیش از حد مثبتی در مورد صنعتی‌شدن و بهره‌کشی از طبیعت به‌عنوان منبعی نامحدود داشته است. دوم این که مارکسیسم مسئول برخی از بدترین فاجعه‌های اکولوژیکی در اتحاد جماهیر شوروی است.

برخلاف این ادعاها، آگاهی درباره‌ی محیطزیست و مبارزه برای آن، امری جدید برای مارکسیست‌ها به شمار نمی‌رود. در واقع، مارکس در تحلیل و انتقاد از اثر مخرب صنعتی‌شدن سرمایه‌دارانه در طبیعت -همچون جامعه- پیشگام بود. مارکس و انگلس، نویسندگان مانیفست کمونیست در سال ۱۸۴۸، تمامی رشته‌های علمی را به‌دقت دنبال و مطالعه کردند.

تولید صنعتی سرمایه‌دارانه، طبقه‌ی کارگر (پرولتاریا) و کار طاقت‌فرسای آن‌ها، که موجودیت خود را فقط در دهه‌های گذشته نشان داده بودند، بلافاصله توسط مارکس به‌عنوان عناصر کلیدی توسعه‌ی جامعه شناسایی شدند. با این حال، تأکید بر اهمیت طبقه‌ی کارگر به معنای نادیده گرفتن محیطزیست نبود.

جالب این‌جاست که مارکس کار طاقت‌فرسا را به‌عنوان «فرآیندی که انسان و طبیعت در آن مشارکت می‌کنند» در نظر می‌گرفت. در نقد مارکس از برنامه‌ی گوتا<sup>۵</sup>، برنامه‌ای که کنگره‌ی اولیه حزب سوسیال‌دموکرات آلمان

<sup>۱</sup> Per-Åke Westerlund

<sup>۲</sup> Rättvisepartiet Socialisterna

<sup>۳</sup> CWI Sweden

<sup>۴</sup> آحزابی که از لحاظ ایدئولوژی همبستگی دارند (مترجم)

<sup>۵</sup> Critique of the Gotha Programme

(SPD) در سال ۱۸۷۵ اتخاذ کرده بود. بر این موضوع تأکید شده است. مارکس پیام این برنامه را «کار طاقت‌فرسا منبع تمامی ثروت و فرهنگ است» در نظر گرفت و نوشت: «کار طاقت‌فرسا منبع تمام ثروت نیست. طبیعت نیز همچون کار طاقت‌فرسا، منبع ارزش‌های مصرفی است (و مطمئناً چیزی است که از ثروت مادی تشکیل شده است!) که این خود تجلی نیروی طبیعت و توان کار انسانی است». ایده‌ی غلط کار طاقت‌فرسا به‌عنوان تنها منبع، متعلق به فردیناند لاسال است و نه مارکس.

مارکس در مورد اثرات قطع رابطه‌ی بشریت با طبیعت هشدار داده بود. بنابراین، او شاهد از خودبیگانگی کارگران در تولید سرمایه‌دارانه به‌عنوان بخشی از فرآیند مشابه از خودبیگانگی بشریت از طبیعت بود. در زمان او، این امر به‌ویژه در صنعتی‌سازی کشاورزی مشهود بود.

طبقه‌ی کارگر در خط‌مقدم اثرات سرمایه‌داری بر محیط‌زیست قرار داشته و دارد. مثلاً شرکت‌های انرژی- نفت، زغال سنگ و انرژی هسته‌ای- تهدیدی مستقیم برای کارگران این صنایع، مردم و محیط طبیعی در تمامی مناطق و کشورها هستند. کارگران این صنایع اغلب آگاه‌ترین افراد نسبت به این خطرات هستند. مبارزه برای بهبود محیط کار، بخش مهمی از مبارزات زیست‌محیطی است.

به‌علاوه، فلسفه‌ی مارکسیسم (ماتریالیسم دیالکتیکی) راه و روش‌هایی برای تحلیل و توضیح بحران اقلیمی امروز ارائه می‌دهد. مارکس و انگلس در اواسط قرن نوزدهم نشان دادند که چه‌گونه جامعه و طبیعت از طریق تجمع تضادها، دچار جهش کیفی می‌شوند. امروزه، محققان اقلیمی این روش را در هشدار به نقطه‌ی اوجی بازگو می‌کنند که محیط‌زیست از مرحله‌ای به صورت برگشت ناپذیر وارد مرحله‌ی دیگر می‌شود.

بسیاری از کسانی که مارکس را به خاطر غفلت از محیط زیست سرزنش می‌کنند و خود را «پیروان» سوسیال‌دموکراسی یا استالینیسیم می‌انگارند، حتی آثار او را مطالعه نکرده‌اند. جوامعی که آن‌ها تحت عنوان سوسیالیسم ساخته‌اند، در رابطه با دموکراسی کارگری، نقش دولت و همچنین در برخورد با محیط‌زیست، کاملاً با مارکس در تضاد است. اما برعکس، مارکس پیش‌بینی کرده بود که «علم طبیعی، به پایه و اساس علوم اجتماعی تبدیل خواهد شد، همان‌طور که در حال حاضر اساس زندگی واقعی انسان است.» (دست نوشته‌های اقتصادی- فلسفی ۱۸۴۴)



## طبیعت از منظر مارکس

برای فهم مارکسیسم و محیط‌زیست باید درک کنیم که مارکس همیشه به جهان و تمامیت تاریخ آن، به‌عنوان نقطه‌ی آغازی برای تجزیه و تحلیل و برنامه‌ی خود می‌دید. این واقعیت که مارکس سرمایه‌داری را به‌عنوان یک نظام مترقی تاریخی تلقی کرده است، بسیاری تحریف کرده و از آن به‌اشتباه برداشت شده است. مثلاً میشل لووی،<sup>۶</sup> از دبیرخانه‌ی انترناسیونال چهارم، نوشت که مارکس «رفتاری نسبتاً غیرانتقادی به تمدن صنعتی، به خصوص رابطه‌ی مخرب آن با طبیعت داشت». لووی همچنین ادعا کرد که «مارکس چشم‌انداز یکپارچه‌ی اکولوژیکی نداشته است.» (برای مارکسیسم بحرانی، علیه جریان، نوامبر - دسامبر ۱۹۹۷)

اولاً، از نگاه مارکس، جنبه‌ی مترقی سرمایه‌داری در مقایسه با فئودالیسم بود. در نتیجه، این ترقی موقتی بود. اصلی‌ترین دستاورد سرمایه‌داری، ایجاد جامعه‌ای بود که بر مبنای آن، خود این نظام به همراه جامعه‌ی طبقاتی از بین می‌رود. طبقه‌ی کارگر با حمایت دهقانان فقیر قدرت را به چنگ آوردند که این به معنای حاکمیت اکثریت و شروع جامعه‌ای کاملاً متفاوت بود. پیش از این، در کمون پاریس سال ۱۸۷۱، زمانی که کارگران قدرت را برای دو ماه در دست داشتند، دیدگاه مارکس به‌درستی ثابت شد.

درک نقش سرمایه‌داری به‌مثابه دفاع از این سیستم نیست. مارکس پیش‌تر و بیش از هرکس دیگری، سرمایه‌داری را به‌عنوان یک سیستم تولید سود از کارِ مازاد فهمیده بود. نیروهای علمی و طبیعی برای رسیدن به این هدف، سازگار و استثمار می‌شوند. سلامت کارگران و تأثیرات سرمایه‌داری بر روی طبیعت نادیده گرفته می‌شود. مارکس به‌وضوح شاهد مراحل تغییر طبیعت به خواست سرمایه‌داری بود و هشدار می‌داد. برخی منتقدان ادعا می‌کنند که مارکس طبیعت را رایگان و نامحدود می‌دید. اما نکته این‌جاست که از نظر او، طبیعت، تحت سرمایه‌داری هیچ ارزشی ندارد. او نتیجه گرفت که [از دید سرمایه‌داری] حتی طبیعتی مانند: هوا، جنگل‌ها و ماهی‌ها که مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است نیز ارزش مصرفی دارد.

مارکس به‌طور خاص ماتریالیسم غیرمکانیکی اییکور (۲۷۰-۳۴۱ قبل از میلاد مسیح) و دیالکتیک هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) را مطالعه کرد و فلسفه‌ی خود به نام ماتریالیسم دیالکتیکی را گسترش داد. این نگاهی درخشان به جهان بود که به‌طور بی‌نقصی، متناسب با آن دوره بود. مهم‌ترین رویداد این عصر تاریخی، یعنی انقلاب فرانسه، در نتیجه‌ی دو اصل مادی (اقتصاد سرمایه‌داری و گذر جامعه از فئودالیسم) و اقدام آگاهانه‌ی توده‌های انقلابی بود.

<sup>6</sup> Michael Löwy

ایده‌های مارکس در میان تمام فلسفه‌هایی که پیش‌تر در تقابل با مذهب شکست خورده بودند، بسط‌یافته‌ترین [ایده] بود. به جای این‌که زمین هرگز تغییر نمی‌کند و زمین مرکز همه چیز و بشریت مرکزیت زمین است، مارکسیسم در امتداد ماتریالیسم کلاسیک جهانی، حتی مرگ‌ومیر را همیشه در تغییر پنداشته است. زندگی، محصولی از زمین (طبیعت) بوده است و نه از خدا. بشریت با طبیعت یکی بوده است و نه خارج آن. همچنین مارکس، تاریخ را به دو قسمت اجتماعی و طبیعی تقسیم نکرده است، بلکه آن‌ها را یکی می‌پنداشت. قوانین دیالکتیکی، در جامعه و طبیعت اجرا می‌شود، و همچنین پیشرفت آن‌ها در حال تبادل و تأثیرگذاری بر یک‌دیگر است. مارکس، برای بیان زنجیره‌ای از فرآیندهای مرتبط به هم در یک کالبد از اصطلاح «متابولیسم» استفاده کرده است.

مارکس نشان داد که اختلاف روبه‌رشد بین شهر و کشور، نقص این متابولیسم شمرده می‌شود، که جان بلامی فاستر، نویسنده‌ی کتاب مفید «بوم‌شناسی مارکس»، آن را در «گسست متابولیکی» خلاصه کرده است. مارکس در سومین جلد سرمایه، که در سال ۱۸۹۴، پس از مرگش (۱۸۸۳) منتشر شد، سرمایه‌داری را به منزله‌ی گسستی از قوانین طبیعی زندگی توصیف می‌کند: «از سوی دیگر، مالکیت گسترده‌ی اراضی، جمعیت کشاورزی را مدام کاهش می‌دهد و آن را در تقابل با جمعیت صنعتی همواره در حال رشد در شهرهای بزرگ قرار می‌دهد. بدین ترتیب، شرایطی ایجاد می‌شود که یک گسست جبران‌ناپذیر در انسجام تبادل اجتماعی که توسط قوانین طبیعی زندگی مقرر شده، به وجود می‌آید.»

مارکس براساس بحثی در مورد تخریب بلندمدت خاک، ناشی از کودهای شیمیایی در کشاورزی نوشت: «تمام پیشرفت‌های کشاورزی سرمایه‌دارانه، پیشرفت در مهارت است؛ نه تنها غارت کارگر، بلکه سرقت خاک است. تمام پیشرفت‌ها در افزایش باروری خاک در یک دوره‌ی زمانی مشخص، پیشرفتی برای از بین بردن منابع پایدار همان باروری است.»

او توضیح داد: «تولید سرمایه‌دارانه، با متراکم کردن جمعیت در مراکز بزرگ ... گردش ماده بین انسان و خاک را مختل می‌کند، یعنی با استفاده از عناصر [خاک] در قالب خوراک و پوشاک توسط انسان، از بازگشت آن‌ها به خاک جلوگیری می‌کند. از این رو، شرایط لازم برای تداوم باروری خاک را از بین می‌برد.» و اضافه کرد: «بنابراین، تنها با تضعیف منابع اصلی ثروت، یعنی خاک و کارگر است که تولید سرمایه‌دارانه باعث پیشرفت تکنولوژی و فرآیندهای ترکیب شده‌ی مختلف به شکل یک کل اجتماعی، می‌شود.» (سرمایه، جلد اول، ۱۸۶۷) مارکس در یک پیش‌بینی دوراندیشانه، هشدار داد که نوسازی مداوم سرمایه‌داری، «این فرآیند نابودی» را افزایش می‌دهد.

انگلس، وابستگی و نیاز به یادگیری از طبیعت را این‌طور خلاصه کرد: «بنابراین، در هر مقطعی باید به ما یادآوری شود که به هیچ‌وجه نباید مانند فاتحی بر مردم بیگانه و کسی که بیرون از طبیعت ایستاده، بر آن مسلط شویم. در حالی که ما، با گوشت، خون و مغز خود متعلق به طبیعت و در قلب آن هستیم. تمام مزیت ما در این حقیقت است که ما دارای امتیازات تمام موجودات دیگر برای یادگیری قانون‌های طبیعت و به کارگیری صحیح آن‌ها، هستیم.» (نقش کار در گذار از میمون به انسان، ۱۸۷۶)

## سوسیالیسم از منظر مارکس

برخی دیگر، مارکس را به عدم ارائه‌ی طرح دقیق‌تری برای جامعه‌ی سوسیالیستی آینده متهم می‌کنند. این منتقدان معتقدند که سوسیالیسم او به این معنا است که قدرت از آن کارگران باشد درحالی‌که اقتصاد، تولید و نوع برخورد با محیط‌زیست اساساً همانند دوران سرمایه‌داری باقی مانده است. درست است که مارکس و انگلس با سوسیالیست‌های ایده‌آلیست که طرح‌های دقیقی ارائه داده بودند، تفاوت دارند. با این حال، این بدین معنا نیست که توصیف تفاوت بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری در نوشته‌های آن‌ها وجود ندارد.

مارکس و انگلس هزینه‌های هنگفت تولید سرمایه‌دارانه را که توسط کارگران، دهقانان، طبیعت و جامعه پرداخت می‌شود، ثبت کردند. آن‌ها به حمایت از یک تغییر اساسی در تولید و جایگزینی آن با آنچه که مارکس تولید اشتراکی می‌نامید، برخاستند. مالکیت اجتماعی بر تولید و توزیع جایگزین نظام آنارشیستی سرمایه‌داری خواهد شد. و این [فرآیند] در قالب یک طرح اجتماعی، سازمان‌دهی خواهد شد.

پیش‌بینی‌های مارکس در مورد سوسیالیسم، به‌عنوان یک جامعه با تولید مضاعف و انبوه منابع چیست؟ آیا این به معنای فجایع بیش‌تر برای محیط زیست خواهد بود؟ اولاً، امروز همانند دوران مارکس، نیازی فوری برای تأمین یک زندگی شایسته برای همگان وجود دارد. این امر به افزایش تولید غذا، تأمین مسکن، بهداشت و درمان، آموزش و پرورش و حتی گسترش بیشتر تکنیک‌های مدرن نیاز دارد. در قرن ۱۹، تولید چنین ضرورت‌هایی به واسطه‌ی تولید تسلیحات، تجملات و غیره امکان‌پذیر بود. امروز نیز حتی بیش‌تر، منابع عظیمی برای هزینه‌های نظامی و مصرف تجملات توسط یک درصد [جمعیت] به هدر می‌رود.

مارکس در «نقد برنامه‌ی گوتا» و «سرمایه» در مورد نیاز برای متعادل‌سازی منابع در مصارف فردی، افزایش لزوم مصارف اجتماعی، تجمیع منابع برای سرمایه‌گذاری و همچنین به‌عنوان ذخیره‌ی اجتماعی، بحث کرد. این امر همچنین شامل ایجاد تعادل بین زمان کار (که باید کوتاه شود) و وقت آزاد است. در چنین جامعه‌ای، همه کار خواهند کرد، مهارت‌ها و درک خود را توسعه خواهند داد و برای شرکت در اداره‌ی جامعه زمان خواهند داشت.

یک جامعه‌ی سوسیالیستی، از خود بیگانگی را از بین می‌برد و به همه اجازه می‌دهد بدون محدودیت‌های دستمزد و سرمایه، پیشرفت کنند. این جامعه به معنی «وحدت کامل بین انسان و طبیعت (احیای حقیقی طبیعت)، طبیعت‌گرایی پایدار انسان و انسان‌گرایی پایدار طبیعت است.» (مارکس، دست‌نوشته‌های فلسفی-اقتصادی، ۱۸۴۴) انقلاب سوسیالیستی نه تنها کارگران و بشریت، بلکه طبیعت را نیز آزاد خواهد کرد. با داشتن مالکیت اشتراکی زمین، طبیعت دیگر کالایی برای سودآوری نخواهد بود.

در برنامه‌ای که در مانیفست کمونیست طرح شده است، برخی از مطالبه‌های کلیدی امروزه نیز با توجه به محیط زیست مهم هستند. مطالبه‌ی اول به این شرح است: «لغو مالکیت بر زمین و استفاده از تمامی رانت‌های زمین برای اهداف عمومی». این امر به‌عنوان مثال در مورد اعتراضات نسبت به معادن خطرناک و مخازن نفتی به کار می‌رود. بخش دوم این مطالبه بر استفاده از درآمد ناشی از زمین در بخش عمومی تأکید دارد. مطالبه‌ی ششم نیاز به رسیدگی به حمل‌ونقل را پیش می‌کشد؛ «متمرکز کردن وسایل ارتباطی و حمل‌ونقل در دست مردم».

مطالبه‌ی هفتم رابطه‌ی بسیار مهمی با محیط زیست دارد؛ «گسترش کارخانه‌ها و ابزار تولید متعلق به مردم، به‌سازی زمین‌های بایر و بهبود خاک و طبق یک طرح مشترک به‌طور کلی»: یک برنامه‌ی مشترک بر اساس مالکیت اشتراکی به جای بهره‌کشی خصوصی به منظور مراقبت و بهبود زمین. به‌طور خلاصه، تغییر خط‌مشی جامعه از جمله نوع برخورد با طبیعت، [مبتنی بر] مسئله‌ی مالکیت، قدرت و کنترل است.

## بلشویک‌های پیشگام

در اکتبر سال ۱۹۱۷، طبقه‌ی کارگر روسیه و کشورهای تحت‌ستم تزاری به قدرت رسیدند. برخلاف تهمت‌های امروز علیه دولت بلشویکی، این دولت در سیاست‌های تمامی عرصه‌های جامعه انقلابی به‌پا کرد. نخستین کشوری که



نژادپرستی و یهودستیزی را ممنوع اعلام کرد و سقط جنین، طلاق و همجنس‌گرایی را قانونی کرد. بر همین اساس، بلشویک‌ها به رهبری لنین و تروتسکی، پیشگام سیاست‌های رادیکال در زمینه‌ی محیط زیست بودند.

پیش از انقلاب، روسیه مانند بسیاری از کشورهای دیگر، یک کشور عقب‌مانده‌ی اقتصادی بود. دانشمندان، تحت سلطه‌ی خاندان رومانوف موفق به متقاعد کردن مقامات دولتی، بازرگانان و حتی همکاران خود برای اتخاذ تکنیک‌های مدیریتی علمی مدرن برای حفاظت از منابع و اطمینان از در دسترس بودن آنها برای نسل‌های حال و آینده (حفاظت و نگهداری منابع طبیعی) نشدند. اکثر پروژه‌ها مجبور بودند تا بعد از انقلاب روسیه منتظر بمانند، چون از نظر دولت تزاری، آن‌ها بیش‌ازحد گران و یا شاید غیرضروری بودند. (تاریخچه‌ی زیست‌محیطی روسیه [مجموعه]، انتشارات دانشگاه کمبریج، ۲۰۱۳)

طبقه‌ی کارگر به رهبری بلشویک‌ها، در یک کشور ویران‌شده در جنگ جهانی اول به قدرت رسید و خود را تحت تهاجم نظامی ارتش‌های اشغالگر و ژنرال‌های سابق تزار، یافت. با این حال، دولت جدید بلافاصله در مورد مسائل زیست‌محیطی اقدام کرد. دو روز بعد از قدرت گرفتن، بر اساس مصوبه‌ی «درباره‌ی زمین»،<sup>۷</sup> تمام جنگل‌ها، معادن و آب ملی اعلام شد. پس از شش ماه، در ماه می ۱۹۱۸، حکم دیگری، یعنی «درباره‌ی جنگل»،<sup>۸</sup> کنترل مرکزی بر جنگل‌زایی و محافظت از آن را برآورده ساخت. جنگل‌ها به دو دسته تقسیم شدند که یکی از آن‌ها از بهره‌برداری محافظت می‌شد. این مسئله‌ی مهمی بود چراکه بسیاری از جنگل‌ها تحت تزاریسیم از بین رفته بودند. همچنین، برای شکار مقررات وضع شد و تنها در فصول خاصی مجاز اعلام شد. انقلاب روسیه به طرز شگفت‌انگیزی، اجازه‌ی انجام پژوهش‌های مدرن اقیانوس‌شناسی و ماهی‌گیری را در داخل کشور داد. (همان)

این تصمیم‌ها در زمان بسیار آشفته‌ای گرفته شد. دولت بلشویکی در زمان آشفته‌ی جنگ داخلی و کمونیسم جنگی، از دانشمندان از جمله کسانی که روی مسائل زیست‌محیطی کار می‌کردند، حمایت کرد. دانشمندان با اتکا به این حمایت، گستره‌ی فعالیت‌های زیست‌محیطی خود را گسترش دادند. در سال ۱۹۲۰، لنین مشغول ایجاد «ایلمنسکی»،<sup>۹</sup> اولین منطقه‌ی حفاظت‌شده‌ی دولتی طبیعت در جهان بود که صرفاً استفاده‌ی علمی داشت. تا سال ۱۹۲۴، چهار منطقه‌ی حفاظت‌شده (زاپوودنیک)<sup>۱۰</sup> وجود داشت. مؤسسات تحقیقاتی بسیاری تأسیس شدند، دانشمندان روسی به‌عنوان بوم‌شناسان برجسته شناخته شدند و دوره‌های بوم‌شناسی در دانشگاه مسکو آغاز شد.

<sup>7</sup> On Land

<sup>8</sup> On Forests

<sup>9</sup> Il'menskii

<sup>10</sup> Zapovedniks

دانشمندی به نام ولادمیر ونادسکی<sup>۱۱</sup> با خلق مفهوم «نوسفر»<sup>۱۲</sup> یعنی حالت جدیدی از زیست‌سپهر<sup>۱۳</sup> که در آن انسان‌ها بر پایه‌ی شناخت مرد و زن و پیوند آن‌ها با طبیعت، نقش مهمی در تغییر دارند» شهرت جهانی پیدا کرد. (همان)

انقلاب موجب شکوفایی سازمان‌های زیست‌محیطی شد. پیشرفتی که از طرف بلشویک‌ها پذیرفته و حمایت می‌شد. «اداره‌ی مرکزی مطالعات روایت‌های محلی»<sup>۱۴</sup> ۷۰ هزار عضو در ۲۲۷۰ شعبه داشت؛ همان‌گونه که «جمعیت روسی برای حفاظت از طبیعت»<sup>۱۵</sup> نیز مهم بود. دانشمندان و کنش‌گران، مجلاتی مانند مشکلات زیست‌بومی و زیست‌جامعه‌شناسی<sup>۱۶</sup> را ارائه کردند. آن‌ها همچنین در مناطق روستایی نشست برگزار کردند و گروه‌هایی را با هدف بالابردن اشتیاق به علم، سازمان دادند. رهبران بلشویک، از جمله نادژدا کروپسکایا، درباره‌ی نحوه‌ی بهبود محیط زیست در شهرهای بزرگ و کوچک بحث کردند که در نتیجه‌ی آن مدل شهر سبز با پارک‌ها و مناطق سبز بیشتر، ارائه شد.

با این حال، این ایده‌های انقلابی پایانی ناگهانی داشت. استالینیسیم و سیاست اجتماعی ضدانقلابی آن، شامل فعالیت‌های ضدانقلابی زیست‌محیطی نیز می‌شد. «پس از انقلاب روسیه، در طی تحول اجتماعی و تجربه‌ی سیاسی دهه‌ی ۱۹۲۰، علم بوم‌شناسی نوظهور به سرعت گسترش یافت. مقامات، دانشمندان و مهندسان برنامه‌ی بلندپروازانه‌ی برق‌رسانی ملی خود را انجام دادند. اما زمانی که استالین قدرت را به دست گرفت، جستجوی خود را برای به‌اصطلاح «تخریب‌گران»، شامل برخی از تواناترین زیست‌شناسان، جنگل‌بانان، متخصصان ماهی‌گیری، متخصصان کشاورزی و بوم‌شناسان شروع کرد.» (همان)

---

<sup>11</sup> Vladimir Vernadsky

<sup>12</sup> Noosphere

<sup>13</sup> یک سیستم اکولوژیکی بسته است که برای شبیه‌سازی زیست‌بوم کره زمین طراحی و ساخته شده است. (مترجم)

<sup>14</sup> TsBK(Central Bureau for Study of Local Lore)

<sup>15</sup> VOOP(All-Russian Society for the Protection of Nature)

<sup>16</sup> زیست‌جامعه‌شناسی شاخه‌ی از زیست‌بوم‌شناسی است که مرتبط با تمام وجوه اجتماع‌های طبیعی و روابط بین اعضای آن جوامع است. (مترجم)

## استالینیسیم در مقابل طبیعت

برخی از بدترین فجایع زیست‌محیطی در جهان در زمان حاکمیت استالینستی رخ داد. از جمله: تخریب دریای آرال بین قزاقستان و ازبکستان، فاجعه‌ی هسته‌ای چرنوبیل در اوکراین و از بین رفتن چندین شهر به دلیل آلودگی. این امر چه‌گونه ممکن بود؟ آیا ارتباطی با بلشویک‌ها و سوسیالیسم در این مورد وجود دارد؟

ارتباط در این بود که رهبران انقلاب ۱۹۱۷ یعنی حزب بلشویک توسط رژیم استالین کشته و نابود شدند. این امر بر اساس انقلاب‌های شکست‌خورده در تمام کشورهای دیگر و وضعیت واقعی روسیه ممکن شده بود: عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی‌ای که به سبب ویرانی‌های بعد از جنگ جهانی اول و جنگ سرد، عمیق‌تر شده بود.

زمانی که رژیم استالینستی مستقر شد، هیچ ایدئولوژی دیگری به جز باقی‌ماندن در قدرت نداشت. استالین برای انجام این کار مجبور بود یکی از دستاوردهای اساسی انقلاب یعنی اقتصاد ملی را که تمام بوروکراسی استالینستی بر آن متکی بود، حفظ کند. دیکتاتوری بی‌رحم او می‌توانست به دروغ ادعا کند که وارث انقلاب است. با این حال، این رژیم نه سوسیالیستی بود و نه کمونیستی. استالین در مورد مسائل زیست‌محیطی - همانند دیگر مسائل - چرخشی ۱۸۰ درجه داشت. رژیم او از زور برای اشتراکی کردن کشاورزی، پایان دادن به قانون حفاظت از زاپودنیک‌ها و شروع دوباره‌ی از بین بردن جنگل‌ها، استفاده کرد.

مشی استالینستی در مقابله با هر مخالفتی از طرف مردم اتحاد جماهیر شوروی، بسیار وحشیانه بود: «دستگیری، بازجویی و شکنجه به منظور گرفتن اعتراف‌ها و شهادت دروغین و زدن اتهام جاسوسی، خرابکاری و تهمت» به افرادی - از جمله دانشمندان - که به نظر می‌رسید با برنامه‌های استالینی مخالف هستند. جمعیت روسی حفاظت از طبیعت و اداره مرکزی مطالعات روایت‌های محلی نابود شدند. این دیکتاتوری، «فعالیت‌های مستقل و مستدل را تقریباً غیر ممکن ساخت». (همان)

فعالیت تمام سازمان‌های مستقل کارگران و فعالان ممنوع شد که راه برای تخریب محیط‌زیست باز کرد. قوانین و مقررات عالی هیچ‌گاه رسماً و به‌طور کامل اجرا نشدند. ضایعات و سوء مدیریت همه‌جا را فرا گرفت. تروتسکی در دهه‌ی ۱۹۳۰ این نکته را مطرح کرد که اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده، همانند نیاز بدن به اکسیژن، به دموکراسی کارگری نیاز دارد؛ در غیر این صورت، دچار انحطاط شده از بین می‌رود. اپوزیسیون مخالف استالین به رهبری تروتسکی و حمایت او از انقلاب سیاسی علیه رژیم، دیدگاه مارکسیسم در رابطه با استالینیسیم - از جمله محیط‌زیست - را نشان می‌دهد.

رژیم انگل‌وارِ استالین برای توسعه‌ی سریع صنعتی از اردوگاه‌های کار اجباریِ مملو از زندانیان سیاسی استفاده می‌کرد. اردوگاه وُورکوتا،<sup>۱۷</sup> که در آن بسیاری از تروتسکیست‌ها نگهداری می‌شدند، در سال ۱۹۳۲، برای استخراج زغال‌سنگ در حوزه‌ی قطب شمال تأسیس شد. میلیون‌ها زندانی، تحت نظارت پلیس مخفی (NKVD)، به‌عنوان کارگرِ برده در ساخت‌وساز، استخراج از معادن و چوب‌بری‌ها به کار گرفته شدند. اکثر پروژه‌های عظیم زیر نظرِ استالینیسیم، بدون در لحاظ کردنِ شرایطِ جغرافیایی، تنها از دستوراتِ مرکزیت پیروی می‌کردند.

غرور استالین پس از جنگ جهانی دوم، به جای تمرکز بر روی ویرانی‌های عظیم و حتی قحطی در روسیه، او را به راه‌اندازی پروژه پرزرق‌وبرقِ «برنامه‌ریزی برای دگرگونی طبیعت» سوق داد. این امر شامل تغییر مسیر رودخانه‌ها و سامان‌دهی جنگل‌ها برای تبدیل به مناطق صنعتی می‌شد. ایدئولوژیست این طرح یعنی تروفیم لیسنکو<sup>۱۸</sup> یک شارلاتان بود که تظاهر می‌کرد تکنیک‌های کشت و زرع جدیدی ابداع کرده است، اما در نهایت باعث مرگ جنگل‌ها شد. تحت تسلط استالینیسیم و لیسنکوئیسم،<sup>۱۹</sup> طبیعت به‌خودی‌خود هیچ ارزشی نداشت.

حتی پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳، استالینیسیم به‌عنوان یک سیستم ادامه پیدا کرد. چند سال بعد، فاجعه‌ی هسته‌ای کیشتیم<sup>۲۰</sup> در کوه‌های اورال، توسط رژیم و بعدها توسط نیکیتا خروشچف مخفی نگه داشته شد. آلودگی، پروژه‌های عظیم و ممنوعیت کامل فعالیت‌های زیست‌محیطی همچنان ادامه پیدا کرد.

با این حال، منتقدان سرمایه‌داریِ استالینیسیم، که همیشه استالینیسیم و سوسیالیسم را به منظور بی اعتبار ساختنِ سوسیالیسم، باهم ادغام می‌کنند، دستاوردِ کمی برای افتخار کردن دارند. «در بسیاری از موارد، دموکراسی‌های غربی نیز همان مسیر توسعه‌ی فوق‌العاده خطرناک و پرخرج استفاده از منابع طبیعی، تخریب اکوسیستم‌ها و اتخاذ قوانین و مقررات دیرهنگام برای مقابله و کاهش مشکلات آینده، بهره‌گرفتند. بسیاری از شاهدان در دهه‌ی ۱۹۹۰ استدلال می‌کردند با برچیده شدن اقتصاد تحت کنترلِ مرکزی، محیط‌زیست به‌طور خودکار بهبود خواهد یافت. اما واقعیت به‌طور چشم‌گیری متفاوت بود. تهدیدات جدیدی برای پایداری<sup>۲۱</sup> شامل حراج منابع طبیعی و کاهش منابع محافظت

<sup>17</sup> Vorkuta

<sup>18</sup> Trofim Lysenko

<sup>19</sup> Lysenkoism

<sup>20</sup> Kyshtym

<sup>21</sup> اقداماتی که با ادامه‌ی روند حیات و اکوسیستم‌ها در تضاد نباشد. (مترجم)

از محیط‌زیست در نتیجه‌ی تغییر ساختاری اقتصاد، به وجود آمد. در نهایت، در سال ۲۰۰۰، به تصمیم رئیس‌جمهور پوتین، «آژانس حفاظت از محیط‌زیست روسیه»<sup>۲۲</sup> منحل شد. (همان)

## مارکسیسم امروز

امروزه، آب و هوا و محیط‌زیست شمار رو به رشدی از کنش‌گران را به عرصه آورده است. مبارزه‌های بسیاری در سراسر جهان در برابر شرکت‌های بزرگ نفتی، استخراج نفت، ضایعات صنعتی، پروژه‌های پریسک‌معادن و بزرگراه‌ها و همچنین وعده‌های توخالی سیاست‌مداران وجود دارد. اعتراضات علیه حفاری سکوی نفتی شیل در سیاتل، توقف تونل شرق به غرب ملبورن، جنبش‌های توده‌ای محلی علیه معادن طلا در یونان و استخراج نفت در ایرلند، بخشی از مبارزات مارکسیست‌ها است.

گرایش‌های ضدسرمایه‌داری در میان کنش‌گران اقلیم رو به افزایش است. ناٹومی کلاین در کتاب «این همه چیز را تغییر می‌دهد»<sup>۲۳</sup> عنوان می‌کند که چه‌گونه کنش‌گران راست‌گرای طرفدار تی‌پارتی<sup>۲۴</sup> استدلال می‌کنند که این کمونیست‌ها هستند که «تغییرات اقلیمی» را برای اجرای اقتصاد تحت‌کنترل، ابداع کرده‌اند. در این راه ناهموار شده، آن‌ها ناتوانی سرمایه‌داری برای حل چنین بحران بزرگی را می‌دانند. به گفته‌ی کلاین، این سیستم [سرمایه‌داری] با حیات بر روی کره‌ی زمین و زندگی بشری سر جنگ دارد.

البته که جهان از دوران مارکس و انگلس تاکنون تغییر کرده است. بدون تردید مارکس مشتاقانه گزارش‌های دانشمندان محیط‌زیست و آب و هوا را دنبال می‌کرد. شکافی که او در عملکردهای وابسته به زمین یافته بود، با شتاب و در مقیاس بزرگی بسط داده شد. مهم‌تر از همه، امروز این مارکسیست‌ها هستند که می‌توانند راه ترقی را ارائه دهند. بحران‌های اجتماعی و زیست‌محیطی فزاینده نتیجه‌ی نظام سرمایه‌داری بوده و تقابل بین این دو با هم رابطه دارند.

شرکت‌های نفتی و متحدان آن‌ها، هرگز به‌طور داوطلبانه تسلیم نخواهند شد. تنها نیروی حل بحران محیط‌زیست، قدرتمندترین نیروی توده‌ها، یعنی طبقه‌ی کارگر است؛ در کنار مبارزان رو به افزایش محیط‌زیست که

<sup>22</sup> Russian Federation's Environmental Protection Agency

<sup>23</sup> This Changes Everything

<sup>24</sup> Tea party

بیشتر آنها بومیان، دهقانان و روستاییان هستند. بحران‌ها و مبارزات در حال برپایی یک انقلاب اجتماعی در جهت نابودی سرمایه‌داری است.

بحران اقلیمی و زیست‌محیطی با چنان شدتی گسترش پیدا کرده است که به اقدامی فوری نیاز دارد. تنها بدیل واقعی، برنامه‌ریزی دموکراتیک و پایدار منابع، در مقیاس جهانی است. چنین جامعه‌ی سوسیال‌دموکراتی، استانداردهای زندگی را برای اکثریت مردم بالا می‌برد و به طبیعت و بشریت به‌عنوان دو روح در یک بدن می‌نگرد.

منبع:

## [MARXISM AND THE ENVIRONMENT](#)